

جسم است که هرگز با هم جمع نمی شوند ، مانند سیدی و سیاهی ، مثل بودن و مریخ بودن ، با هم جسم و فرض همگن ، فرض پذیرش اجتماع چنین دو امر مخالف را ممکن نمی شود . و این حقیقت با توجه به مثال هائی که در مقاله گذشته برای توضیح نظریه او آورده شد ، کاملاً روشن می گردد .

زیرا فرض این که «تزه و آنتی تزه» را از قبل دو ضد اصطلاحی حساب کنیم ، از آنجا که این دو ضد در دستزه ، که مرحله سوم است به شکل دو پدیده ممتاز و مشخص از یکدیگر جمع نمی شوند ، بلکه از مبارزه و کشمکش این دو وسیله از پیروزی «آنتی تزه» بر «تزه» نهادی تری که نهاد سوم و غیر از دو نهاد پیشین است ، به وجود می آید اگر می گوید که ضدین در آن ترکیب و آنتی یافته اند یک نوع عباس و تشبیه شاعرانه است که نمیتواند مقیاس قانون فلسفی باشد .

در همان مثال تخم مرغ و دانه ای که در دل زمین نهفته می شود پس از یک کشمکش چویده و نهال ، به وجود می آید در این موجود سوم که برتر از نهاد نخست و ضد آن است ، اثری از دو وجود نامازگار (تزه و آنتی تزه) (دوران تولد و زهد است به عبارت روشن تر منطق ارسطویی گوید : گوشه معنی از کاشف نمیتواند در آن واحد هم سفید باشد هم سیاه یا میز مطالعه شتابان شود عدولت و هم مریخ باشد در حال که همگن در موضوع دیگری به تنی کند و می گوید در نهاد هر پدیده ای قوه و نیروی خصمانه ای وجود دارد که پس از یک مبارزه آنرا به نهاد برتری تبدیل می سازد .

مثلاً نظریه حیاتی موجود در «تخم مرغ» می گویند که آنرا به جوجه تبدیل کند اکنون بینم در هر گنجای این مثال و موارد مشابه آن ضدین جمع شده اند ، آیا در آنجا که از درونش ، مخالفش میطرده و می خواهد ضد خود را ایجاد کند ؟ (مثلاً نظریه حیاتی می خواهد ، تخم مرغ و جوجه سازه ضدین جمع شده اند ؟ به طور مسلم نه زیرا تا سبزه نیروی در ضد نیروی دیگر از قبل اجتماع «ضدین» که در اصطلاح به معنای مختلف و غیر قابل جمع یک شی گفته می شود نیست زیرا معنی این مخالفت این است که قوه ای را در شیء هست که یارشد خود می خواهد حالت نخست را ازین ببرد و حالت جدیدی به وجود می آورد ، و هرگز تا دمچنین قوه ای ندارد تا بگوید است که شیء را به معنای برین رساند در اصطلاح ، ضدین نمی گویند ، و اگر در منطق جدید نام آن ضدین است ، یک نوع جعل اصطلاح است که حقیقت را هم نمی کشد .

در کجا ضدین جمع شده اند آیا در آن جا که گفته شده است آنجا که نیروهایان پذیرفته و «منزوی» به وجود آمده است ، در همین جمع شده اند در صورتی که پیشین و خود برتر از دلیل اجتماع ضدین است بلکه موجود برتری است که «تزو آنتی تزه» در آن نابود شده و شیء سومی بوجود آمده است .

**اجتماع تقیضین و مثلث هگل**

اگر مثلث هگل ارتباطی با مسئله امتناع اجتماع ضدین ندارد ، همچنین کوچکترین تماسی با امتناع اجتماع تقیضین نیز ندارد زیرا مقصود از آن این است که یک شیء در قلمرو یک

وحدت ضدین  
یا نخستین اصل  
دیالکتیک

**نقطه نظر هائی در فرضیه هگل**

\* آیا هر نوع تقیض و تحول

مستلزم تکامل است ؟

فلسفه اسلامی با محتوا و اصطلاحات خاص خود از حقایق عمیق فلسفی ریشه میگیرد...

\* آیا پذیرفتن دیالکتیک هگل ، با اصل امتناع اجتماع ضدین و تقیضین ، مخالفت دارد ؟ تز و آنتی تزه ، به جای تقیضت و قوه

هگل فیلسوف معروف آلمانی ، مکالیسم عمومی تحولات را در جهان ، از طریق «تزه» معروف شده تفسیر و توجیه می کند و چنین می انگیزد : هر نهادی اعم از فکری یا عارضی در مرحله تولد ، موجودیت خود را تصدیق می کند ، آنگاه در ضمن رشد ، مخالفش در درون خود برش خود برمی انگیزد و در نتیجه ، زای بروراند و در مرحله نخست راه تزه و مرحله دوم راه آنتی تزه می نامد و معتقد است که از کشمکش این دو پدیده ، نهادی تری به نام «منززه» ظهور میکند و اندک دراز خود آنتی می دهد .

«اگر کسیم که فلسفه دیالکتیک خود را بر اساس جهان بینی «هگل» بنا نهاد ، به آنگاه همین «تزه» منطق میروود از اسطورا که وسیله فلسفه اسلامی جاورفته و تکامل

بافته است ، به یاد افتاد گرفته و امتناع اجتماع تقیضین» و یافته این را که در این منطق از اصول مسلم است ، سحت انکار می کند و آنرا به خاطر فراموشی از امتناع اجتماع ضدین یا تقیضین ، منطقی نامد . می خواهد . اکنون بینم آیا مثلث هگل بر فرض صحت با دواصل باشد «مخالف است یا نه» و بر فرض ثبوت ، کوچکترین تصادمی با این دواصل مسلم در منطق ارسطویی دارد یا نه ؟ بیانات یا شده در زیر به روشنی ثابت خواهد کرد که فرضیه هگل بر فرض صحت ارتباطی به مسئله تضاد و تناقض اصطلاحی ندارد اینک مشروح این قسمت :

**اجتماع ضدین و فرضیه هگل**

مقصود از ضدین « دو حالت مختلف

بلکه آن‌پذیرای وجود وعدم خود باشد، در  
مثبت هگل از چنین امر متناقض خبری نیست و  
فرضیه مثبت هگل از تضاد به مسئله «امتناع  
اجتماع تلخیص ندارد».

معصود از این اصل مسلم این است که یک  
شیئی در یک آن ۲ هم‌پذیرای وجود خود و  
هم‌پذیرای عدم خویش باشد، در حالی که  
در این فرضیه از این‌پذیرائی اثری نیست  
زیرا:

**اولاً** از آن‌تی نیز دو امر وجودی هستند  
که بایدکنیگر در حال تشکیل می‌باشند و  
سرانجام دومی بر اولی برروز می‌گردد و اگر  
وی نام حالت‌نقطه را اثبات و نام حالت  
دوم را نفی می‌گذارد از این جهت است که  
حالت دوم با وجود خود بحالت نخست را  
نفی می‌کند، نه اینکه «آن‌تی نیز» حیثیتی جز  
نفی ندارد.

از این جهت، در مورد دو حالت نخست  
از تلخیص خبری نیست و حالت سوم که  
همان مستززه است موجودی بیش نیست  
که هر دو حالت نخست بر آن همبسته شده  
و در نتیجه موجود به مرحله تکامل  
رسیده است. این بیان نتوانست روشن  
کند که فرضیه هگل بر فرض سخت‌نادر اصل

استوار در منطق ارسطویی تضاد ندارد  
تا اینک شفا فرض کند که واضع این  
اثبات و واقعیت «آن‌تی نیز» و اضی تشکیل  
می‌دهد، ولی این اثبات‌نظری در یک زمان  
جمع نشده‌اند، زمانی که نیز وجود دارد،  
از عدم و نفی خبری نیست، آن‌گاه که عدم از  
و اضی رسد و آن‌تی نیز جاگرمی گردد، «تزی»  
وجود ندارد تا از قبیل اجتماع تلخیص گردد.  
**نیز و آن‌تی نیز** به جای فعلیت و قوه  
بهرستی هر چه انسان در فلسفه اسلامی  
خود می‌کند، می‌بیند که محتوا و معنی  
اصطلاحات آن از پختگی خاصی برخوردار  
است. به گونه‌ای که همان‌معنی فلسفی را

## نقطه نظر هگلی در فرضیه هگل

علوم انسانی و مطالعات  
جامعه‌شناختی

با تعبیرهای بسیار زیبایی بیان کرده است از  
آن جمله طرح مسأله قوه و فعل می‌باشد  
تخم مرغ در حالی که از یک فعلیتی بر-  
خوردار است به گونه‌ای که فعلاً به آن تخم  
مرغ می‌گویند، دارای قوه و توان خاصی  
است که می‌تواند، فعلیت پیشین را فعلیت  
دیگر تبدیل کند. یعنی این بیان در تمام  
تغولات طبیعی حکمفرما است.

بنابر این چیزی، که هگل نام آن را «تزی»  
می‌گذارد همان فعلیت موجود است که در  
مثال‌های یادشده به آن «تخم مرغ» مستززه  
است. و چیزی که آنرا «آن‌تی نیز» می‌خوانند  
همان «قوه و توانی» است که در تخم مرغ یا  
هسته نهفته می‌باشد و می‌تواند بارشده و  
خود فعلیت دیگری را که بالاتر و برتر از  
فعلیت قبلی است به وجود آورد، و هگل نام  
آن فعلیت بعدی را «مستززه» می‌گذارد.

و در این بیان واقعیت فرضیه هگل به نام  
«آن‌تی نیز و آن‌تی نیز» و نیز همان مسئله فعلیت  
و بود است که در فلسفه اسلامی به طور گسترده  
مطرح شده است چیزی که هست هگل بر اثر  
عدم آگاهی از این منبع غنی، دست به جعل  
اصطلاح ناملتوسی و دوراز و اتعزده است  
آیا بهیچ نیست که در اسم گذاری، واقع بین  
باشند، «سوز الفاظ و اصطلاحات دور از  
حقیقت خودداری کنیم».

با این بیان روشن می‌گردد که مسأله نیز  
و آن‌تی نیز از تضاد بی‌شمار نیست، بلکه  
حقیقت آن، بر این است که در بسیاری از  
موجودات توان خاصی وجود دارد که می‌تواند  
به جسم رشد کمال بخشد و بر کمال آن  
بافزاید، «تخم مرغ را که خود کمال و  
فعلیتی است، به کمال برتر که همان جوجه  
است برساند و همین ... و مسأله فعلیت  
& قوه» چه ارتباطی به تضاد و شفافیت  
دارد؟